

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

صاحب فصول قسم چهارم را محال دانسته و باطل می‌داند. اشکال صاحب فصول این است که: متکلم وقتی که این کلمه «زید» را می‌گوید، آیا این‌جا دلالتی وجود دارد یا خیر؟ در هر دو صورت اشکال دارد:

اگر چنانچه دلالت در کار باشد مستلزم اتحاد دال و مدلول است، یعنی: لفظ «زید» دالّ می‌شود بر لفظ «زید»؛ و این محال است، یعنی: اتحاد دال و مدلول محال است به این بیان که در باب دلالت، دال به منزله علّت و مدلول به منزله معلول است و همان‌طور که اتحاد علّت و معلول محال است، اتحاد دالّ و مدلول هم محال است.

ولی اگر بگویند دلالتی در کار نیست، یعنی: لفظ «زید» دلالتی بر چیزی ندارد، این مستلزم این است که قضیه مرکب از دو جزء می‌شود.

توضیح اشکال: قضایایی که بکار می‌بریم - هم قضایای لفظیه و هم قضایای خارجی و محکیه - مرکب از سه جزء است. در جمله «زید قائم» که قضیه لفظیه است سه جزء داریم: زید = موضوع، قیام = محمول، و یک نسبت بین قیام و زید داریم. در عالم خارج هم همین‌طور است، یعنی: یک زید خارجی و یک قیام خارجی و یک نسبت بین قیام و زید داریم. پس قضیه لفظیه - که از آن تعبیر می‌کنیم به قضیه حاکیه - مرکب از سه جزء است و قضیه خارجی و محکیه هم مرکب از سه جزء است.

حالا شما وقتی گفتید: «زید لفظ» و از زید دلالتی را اراده نکردید و «زید» و دالّ بر چیزی در خارج نشد، این‌جا درست است که قضیه لفظیه شما سه جزء را دارد - که زید، موضوع است و لفظ، محمول است و یکی هم نسبت بین موضوع و محمول است، ولی لازمه آن این است که در خارج دو جزء بیشتر نداشته باشیم؛ زیرا شما می‌گویید «زید» دلالتی در خارج ندارد، پس در خارج موضوع نداریم و در خارج فقط محمول و نسبت را داریم. و این محال است، زیرا نسبت دو طرف می‌خواهد.

مرحوم آخوند در جواب از صاحب فصول می‌فرماید: ما روی هر دو صورت به شما جواب می‌دهیم:

روی فرض اول که دلالتی در کار باشد گفته شد که مستلزم اتحاد دال و مدلول است. ما هم قبول داریم که بین دالّ و مدلول باید تغایر باشد، ولی تغایر ذاتی لازم نیست و تغایر اعتباری هم کافی است، و ما در این‌جا تغایر اعتباری داریم، یعنی: به یک اعتبار «زید» دالّ است و به یک اعتبار همین «زید» مدلول است. به اعتبار این‌که «زید» از لفظ صادر شده است، دالّ است؛ و از این حیث که «زید» مراد است می‌شود مدلول. پس ما دو حیثیت و دو اعتبار داریم و این تغایر اعتباری در باب دلالت کافی است؛ گرچه «زید» که دال است و «زید» که مدلول است از جهت واقعی یکسان هستند، ولی در باب دلالت، تغایر ذاتی لازم نیست.

اما روی فرض دوم که دلالتی در کار نباشد گفته شد که لازمه اش این است که قضیه محکیه ما مرکب از دو جزء شود، در حالی که قضیه محکیه مثل قضیه حاکیه باید سه جزء داشته باشد. اما جواب این است که:

شما خیال کردید همیشه لفظ باید يك خارجي وراء خودش داشته باشد تا قضیه خارجیه و محکیه آن تصویر شود و همیشه باید يك زیدی در خارج باشد تا قضیه محکیه آن تصویر شود. در حالیکه این طور نیست؛ زیرا ما در این جا قضیه محکیه داریم و سه جزء هم دارد، ولی در قضیه محکیه، موضوع آن مثل همان موضوع در قضیه حاکیه است، زیرا فرض این است که موضوع همان شخص القول است.

به عبارت دیگر: جناب صاحب فصول، ما هم قبول داریم که قضیه محکیه مثل قضیه لفظیه حاکیه باید سه جزء داشته باشد، ولی چه کسی گفته است که جزء اول در قضیه محکیه با جزء اول در قضیه حاکیه باید دو چیز باشد؟! در مانحن فیه، موضوع در قضیه لفظیه «زید» است و همین چیزی که موضوع قضیه لفظیه است - چون که همین «زید» اراده شده است - همین هم موضوع قضیه محکیه است، پس لازم نیست موضوع در قضیه لفظیه و موضوع در قضیه محکیه دو چیز باشند.

تا این جا مقام اول بحث تمام شد که گفتیم که يك نوع اطلاقاتی داریم که لفظ را بکار می بریم و نوع یا صنف یا مثل یا شخص همان لفظ را اراده می کنیم و هر 4 قسم آن هم - بنابر نظر مرحوم آخوند - امکان دارد.

مقام دوم: حال که این 4 قسم امکان عقلی دارد، آیا از موارد استعمال و حکایت است یا خیر، بلکه از باب ایجاد موضوع و حکم بر آن است؟

مقدمتا باید ببینیم معنای استعمال و حکایت چیست، تا ببینیم کدامیک از این موارد از قبیل استعمال است.

استعمال از ماده عمل است، یعنی: طلب عمل اللفظ فی المعنی. در باب استعمال دو جهت وجود دارد، جهت اول آنکه دو چیز لازم داریم: لفظ (مستعمل) و معنا (مستعمل فیه). جهت دیگر آن است که در استعمال لفظ حاکی از معنی است و متکلم معنی را در نفس مخاطب به وسیله لفظ احضار می کند و از این جهت است که می گویند در استعمال لفظ فانی در معنی است.

با این مقدمه هر يك از این 4 قسم را جداگانه بررسی می کنیم.

مرحوم آخوند می گوید: يك قسم مسلماً استعمال نیست و آن همین صورت چهارم است که لفظ اطلاق می شود و شخص اللفظ اراده می شود؛ زیرا وقتی گفتیم: «زید لفظ»، خود «زید» را می گوئیم و فرض این است که همین «زید» را اراده می کنیم؛ پس ما دو چیز (لفظ و معنی) نداریم، گرچه اعتباراً دو چیز است ولی واقعاً این طور نیست، بلکه لفظ را بکار برده و لفظ را اراده کردیم. پس چون معنا در کار نیست، این قسم عنوان استعمال را ندارد.

و يك قسم قطعاً استعمال است و آن جایی است که لفظ را بگوئیم و مثل آن لفظ را از آن اراده کنیم، مثلاً زید را بکار می بریم و از آن اراده می کنیم مثل او را. وقتی گفتیم: «ضرب زید» و بعد می گوئیم: زید در «ضرب زید» فاعل است؛ که زید در این جمله آخر مثل زید در جمله «ضرب زید» است. پس این جا دو چیز داریم، زیرا می گوئیم: زید در «ضرب زید» فاعل است، پس زید را گفته ایم و از او اراده کرده ایم لفظ دیگری را که مثل «زید» است. پس آن زید در «ضرب زید» می شود «مستعمل فیه»، و این زید که گفتیم می شود: مستعمل. [مراد از معنا آن چیزی است که مستعمل فیه باشد اعم از این که لفظ باشد یا غیر لفظ، که در این جا که لفظ را گفتیم و لفظ را اراده کردیم مستعمل فیه، لفظ است]

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ